

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۳۴

مدت زمان: ۲۷,۴۴ دقیقه اندازه نسخه کم حجم: ۳,۱۷ MB دانلود اندازه نسخه پر

حجم: ۶,۳۴ MB دانلود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم

مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين

اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم

غير المغضوب عليهم و لا الضالين

اقسام انسانها در سوره ٔ حمد

این آیات آخر سوره ٔ مبارکه ٔ حمد همانطوری که عنایت فرمودید، انسانها را به سه گروه تقسیم فرمود؛

گروه اول کسانی‌اند که منعم علیه‌اند و در صراط مستقیمند گروه دوم مغضوب علیه‌اند و گروه سوم

ضالین.

وحدت موصوف و کثرت اوصاف

این نه برای استقصا و حصر باشد که غیر از منعم علیه دیگران همین دو گروهند و این دو صفت را دارند. یک عده مغضوب علیه‌اند یک عده ضالین. بلکه اسامی و اوصاف دیگری هم برای منحرفین هست. و این هم نه به آن معناست که مغضوب علیه در برابر ضالین باشد. بلکه هر کسی که از حق منحرف شد، ضال است. گاهی به یک مناسبتی مورد غضب خداست، می‌شود مغضوب علیه، گاهی آن مناسبت نیست، همان ضلال می‌ماند. چون صراط مستقیم حق است و غیر از حق هر چه شد با ضلال است. این را در سوره یونس بیان فرمود که ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ ﴿۱﴾ یعنی اگر صراط مستقیم حق شد و غیر از حق هر چه هست ضلال است، پس مغضوب علیه هم ضالین‌اند. فرمود: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ ﴿۲﴾ آیه ۳۲ سوره یونس. اگر چنانچه دو نفر یکی صفت غضب دامنگیرش شد، دیگری صفت ضلال، انسان بگوید من غیر از این دو نفرم یا این دو صفت، یعنی مجموع این دو صفت در من نیست. ممکن است احدهما باشد اما کلمه «لا» که نفی است وقتی تکرار شد این توهّم را از بین می‌برد یعنی خدایا راه مغضوب علیه را و همچنین راه ضالین را به روی ما ببند که ما گرفتار آن راهها نشویم. تنها راهی که طی می‌کنیم راه منعم علیه باشد. ﴿غیر المغضوب علیهم و لا الضالین﴾ ﴿۳﴾ یعنی راهی که بما نشان می‌دهی، غیر از راه مغضوب علیه باشد، یک، و غیر از راه ضالین باشد، دو. که نفی مستقیماً به هر دو توجه کند.

معیت و مغایرت سالکان با دیگران

مطلب بعدی این است که اگر کسی در صراط مستقیم است یک معیت دارد، و یک مغایرت. مغایرتش را در این آیه بیان فرمود. معیتش را در سوره نساء که قبلاً مطرح شد. کسی که سالک صراط مستقیم است، یک معیت دارد و یک مغایرت. معیتش را با انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین دارد که در سوره نساء بحثش گذشت که فرمود: ﴿وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقاً ﴿٤﴾ این معیت است. یک
مغایرت است که مغایرت با این دو گروه است. اینکه ما می‌گوییم راهی که به ما نشان می‌دهی راه
منعم علیه باشد، غیر ضالین هم، غیر مغضوب علیه هم، یعنی ما مغایر مغضوب علیهیم. مغایر با
ضالینیم. بین ما و مغضوب علیه مغایرت است. بین ما و ضالین مغایرت است، بین ما و نبیین و
صدیقین و شهدا و صالحین معیت است. وقتی انسان با دیگری سنجیده می‌شود یا با او معیت دارد
یا با او مغایرت. از این دو حال که بیرون نیست. اگر سنجش نباشد، نه مغایرت است و نه معیت. اگر
ما زید را با عمرو نسنجیم، زید، زید است و عمرو، عمرو. هیچ یک از این نسب بینشان نیست. و اگر
زید را با عمرو سنجیدیم این زید یا با عمرو است یا مغایر عمرو. یا مماثلند یا مغایر. از این دو حال
بیرون نیست. اگر ما کسی را با گروهی نسنجیدیم سخن از مغایرت و مماثلت نیست. اگر سنجیدیم
سخن از مماثلت است و از مغایرت. و ما در این راه ناچار از سنجشیم. برای اینکه همه دارند به طرف
خدا می‌روند، یک عده به طرف قهر خدا یک عده به طرف رحمت خدا. ما که سالکیم با کی همسفریم؟
به ما گفتند همسفران تن نبیین و صدیقین و شهدا و صالحینند. با اینها معیت دارید، نسبت به منحرفین
مغایرت دارید. اگر راهها غیر هم‌اند رونده‌ها هم باید غیر هم باشند. پس اگر کسی متشبه بود به
ضالین و مغضوب علیه او سالک صراط مستقیم نیست. اگر کسی سنت مغضوب علیه یا ضالین را
پذیرفت او هرگز سالک صراط مستقیم نیست. زیرا سالک صراط مستقیم مع النبیین و الصدیقین
است و مغایر مغضوب علیه و ضالین. معیت اقتضایی دارد، مغایرت یک اقتضای دیگری دارد.

ظرف همراهی با پیامبران

مطلب بعدی این است که این معیت کجاست؟ اگر کسی سالک صراط مستقیم است، در بهشت با
این نبیین و صدیقین است یا در طی این راه با نبیین و صدیقین است. آنچه که در سوره نساء فرمود:

«من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين»(۵) یعنی اگر کسی مطیع خدا و پیامبر بود، در قیامت با آنها محشور می‌شود؟ آنها در قیامت و در بهشت رفیق خوبیند یا در طریق رفیق خوبی‌اند، با آنهاست؟ اگر به این معناست که مطیع خدا و پیامبر با نبیین و صدیقین و شهداء و صالحین، این راه را با هم طی می‌کنند و با هم وارد بهشت می‌شوند، پس هم اکنون یک مؤمن صالح با انبیاست. هم اکنون یک مؤمن صالح با اولیاست. با صدیقین است. با شهداست. این چنین نیست که در این طی راه تنها باشد، مقصد که رسیدند با هم باشند. این *«حسن اولئك رفيقاً»*(۶) نشان می‌دهد که شما همسفران خوبی دارید. این راه را به آسانی طی کنید. اینها مرافق خوبی‌اند. رفیق خوبی‌اند. این رفیق مال طریق است. اینکه گفتند «الرفیق ثم الطريق»*(۷)، یعنی اول بدانید با کی همسفرید. در این کریمه می‌گویید یک قافله، همسفرانشان نبیین و صدیقین و شهدا و صالحینند، یک قافله هم همسفرانشان مغضوب علیه و ضالین‌اند. شما بید و این دو راه. اینکه ما می‌گوییم *«اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم»*(۸) شاید نه به این معنا باشد که در بهشت فقط ما با اینها محشور باشیم. بلکه در طی این راه هم با اینها این سفر را طی کنیم. لذا اینها اسوه‌اند. قدوه‌اند.

فرا تر از همراهی

اینها سالکند که این راه را به آسانی طی می‌کنند، ما هم به دنبال اینها هستیم. ما با اینهاییم، نه از اینها. آن شایستگی در تودهٔ مسلمین و موحدین نیست که از اینها باشند. بلکه با اینهاست. البته ممکن است اولیای الهی از این اوحدی از اهل ایمان به جایی برسند که از اینها باشند، یعنی این معیت که نشانهٔ تفرقه است تا حدودی، این تفرقه هم از بین برود، خود جزء این قافله به حساب بیاید. البته با تهذیب نفس و با تزکیه پیامبر و امام نمی‌توان شد اما می‌شود ولی الله شد. می‌شود

جزو صالحین شد. می‌شود جزو اولیای الهی شد. اگر جزو اولیای الهی شدند، دیگر از اینها نیستند نه با اینها. فعلاً سالکان این راه، مؤمنینی که صراط مستقیم را طی می‌کنند، به دنبال این پیشگامانند. با اینها نیستند نه از اینها. ممکن است این سیر را با سرعت، با سبقت به جایی برسانند که از اینها بشوند. چون به ما گفته‌اند وقتی این راه را طی می‌کنید، هر چه سریعتر بهتر. سرعت صفت حرکت است و عجله صفت متحرک. گفتند عجله خوب نیست اما حرکتان را تسریع کنید. چون در راه خیر هیچ مزاحمتی نیست. *«و سارعوا الی مغفره من ربکم»* ﴿۹﴾. اگر سرعت کردید این طور نیست که آسیب ببینید. یا مزاحم دیگری باشید. در فضایل، در علوم، در معارف، در خیرات گفته‌اند سرعت بگیرید. این راه را با سرعت طی کنید. اوایل دشوار است، ولی اواسط و پایان کار آسان است.

سؤال...

جواب: این شخص همان مرد انصاری، این شخص می‌گفت یا رسول الله من دوست شمایم. و اگر شبی یا روزی یا مدتی شما را نبینم در زحمتم. ﴿۱۰﴾ به حق این چنین بود. محب حضرت بود. آنگاه آیه نازل شد که *«من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم»* ﴿۱۱﴾ حضرت فرمود آن انصاری را حاضر کنید، به او بشارت بدهید، به او بگویید که خدا فرمود اگر کسی مطیع خدا و پیامبر باشد، با ماست. حالا اگر ما را ندیدی، بالاخره با مایی. نه اینکه فعلاً با ما نیستی در بهشت با مایی. در بهشت مؤمنین و سالکان این راه با نبیین هستند اما احتمال اینکه در راه هم با آنها باشند، هست.

سالکان صراط، اهل «سرعت»، «سبقت» و «امامت» در فضائل

بنابراین انسان که این راه را با سرعت طی کرد، خدای سبحان دستور می‌دهد که وقتی این راه را با سرعت طی کردید، از دیگران سبقت بگیرید. سرعت مال خود انسان است که انسان در این راه کند

نکند. اما سبقت نسبت به دیگران است. گفته‌اند سعی کنید اگر دیگران عالم‌اند شما أعلم باشید. دیگران عادل‌اند شما اعدل باشید. دیگران شجاع‌اند، شما اشجع باشید. این فضایل را سعی کنید از دیگران جلو بزنید و گوی این سبقت را بگیرید، برابید. که ﴿سابقوا الی مغفره من ربکم﴾ ﴿۱۲﴾ ﴿فاستبقوا الخیرات﴾ ﴿۱۳﴾ در خیرات مسابقه بدهید و سبقت بگیرید و برنده بشوید. و این بعد از سرعت است البته. یعنی انسان سالک وقتی راه را طبق دستور ﴿و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها السموات و الارض﴾ ﴿۱۴﴾ سرعت گرفت به این دستور عمل کرد، راه را به تندی طی کرد، مجاز است که از دیگران سبقت بگیرد. چون هیچ آسیبی در این راه نیست. که اگر کسی سبقت گرفت مصدوم بشود مثلاً. این چنین نیست. یا این سبقت گرفتن مذموم باشد. نه، این غبطه است برای دیگران و سبقت است برای آن پیشگام و ممدوح است انسان سعی کند در فضایل از دیگران جلوتر برود. یکی از آن فضایل هم تواضع است. در تواضع و فروتنی هم از دیگران جلوتر می‌رود. همانطوری که می‌کوشد از دیگران أعلم بشود، اعدل بشود، می‌کوشد از دیگران متواضع‌تر باشد. این طوری نیست که از درون آسیبی ببیند. یا از بیرون رنجی ببیند. چون در همه فضایل سبقت می‌گیرد و هر چه جلوتر رفت پیاده‌تر می‌شود. متواضع‌تر می‌شود. چون خاصیت سبقت در فضیلت این است که در فروتنی هم سبقت بگیرد. بنابراین اگر انسان این صراط را با سرعت طی کرد، به او دستور سبقت می‌دهند. می‌گویند اگر توانستی از دیگران جلو بزن. دیگران اگر ده درجه تواضع دارند، تو دوازده درجه تواضع داشته باش. اگر بیست درجه علم دارند تو سی درجه علم داشته باش. علم را با تواضع با هم تحصیل کن. اگر چنانچه این راه را انسان بعد از سرعت، سبقت گرفت. اول به آیه ﴿و سارعوا الی مغفره﴾ ﴿۱۵﴾ عمل کرد. وقتی این دستورالعمل را مدتی به پایان رساند، به آیه ﴿فاستبقوا الخیرات﴾ ﴿۱۶﴾ رسید. آن دستورالعمل سبقت را هم انجام داد، گوی سبقت را ربود، از

دیگران جلو زد، آنگاه مسوولیت امامت به او داده می‌شود که امام بعدی باش. در امام دیگران قرار بگیر. و امام امت باش. اینها را هم به همراه خود بیاور و بگو: *﴿و اجعلنا للمتقين اماماً﴾* (۱۷) اگر انسان این گوی سبقت را ربود، شد جزو سابقین، آنگاه به او می‌گویند گلیم خود را نجات دادی، کافی نیست، بگو: *﴿و اجعلنا للمتقين اماماً﴾* (۱۸). امام المتقین باش. افراد باتقوایی که در بین راهند دست اینها را هم بگیر، اینها را هم به سرعت و سبقت برسان. به خود برسان تا اینها ائمه دیگران باشند. به فکر دیگران هم باش. این چنین نیست که انسان یک حد معینی داشته باشد بگوید من همین حد را باید انجام بدهم و لا غیر.

مقام سلمان فارسی و فضّه خادمه

بنابراین پس راه باز است. کسی که مع النبیین و الصدیقین هست، بشود من الصالحین و الشهداء. این معیت را به «من» شدن تبدیل بکند. این با هم بودن را به از گروه آنها بودن تبدیل بکند. این راه باز است چون این راه، راه ولایت است این راه، راه امامت است این راه عمل صالح است. البته نبوت و رسالت و امثال ذلک کسبی نیست *﴿الله اعلم حیث يجعل رسالته﴾* (۱۹) اما «سلمان منا اهل البيت» (۲۰) کسبی است. فضّه (علیها سلام) خادمه منا اهل البيت شدن در جریان سوره هل اتی کسبی است (۲۱). اگر مرد بتواند منا اهل البيت بشود زن بتواند منا اهل البيت بشود، چرا علما نشوند، اگر افراد عادی بتوانند کاری بکنند که آیات سوره هل اتی همانطوری که درباره اهل بیت (علیهم السلام) نازل می‌شود، درباره زنی به نام فضّه (رضوان الله علیها) نازل بشود. پس این راه باز است. اینچنین نیست که *﴿انما نطعمکم لوجه الله﴾* (۲۲) مخصوص اهل بیت باشد و دیگران حق نداشته باشند این راه را طی کنند. پس این راه به روی همگان باز است. فقط آن راه نبوت و رسالت است که بسته است *﴿الله اعلم حیث يجعل رسالته﴾* (۲۳) و گر نه اینطور نیست که مرزی برای

انسان باشد که انسان باید تا این اندازه ترقی بکند و لا غیر. در باز است منتها همم عالیه می خواهد که انسان این راه را طی کند و از این در بگذرد. فتحصل که انسان اینقدر می تواند بگوید * «اهدنا الصراط المستقیم» ﴿۲۴﴾ که بشود * «مع الذین انعم الله علیهم» ﴿۲۵﴾. و آنقدر می تواند بگوید * «اهدنا الصراط المستقیم» ﴿۲۶﴾ که بشود من الذین انعم الله علیهم.

بنابراین انسان باید ببیند مماثل با نبیین و صدیقین و شهدا و صالحین هست یا نه و مغایر با مغضوب علیهم و ضالین هست یا نه. این معیار را خود انسان باید در درون خویش احیا کند. یک مغایرت است که با آنها دارد، یک مماثلت است که با انبیا و اولیای الهی دارد.

مصادیقی از ضالّ و مغضوب

مطلب بعدی این است که روایاتی که درباره تعیین این سه گروه ذکر شده است نوعا جری است چه روایاتی که درباره انعمت علیهم آمده است که منظور اهل بیت عصمت و طهارت ﴿ع﴾ است چه روایاتی که درباره مغضوب علیهم آمده است که گفتند یهودند، چه روایاتی که درباره ضالین آمده است که گفتند ترسا و مسیحیانند.

این روایاتی که درباره تعیین این سه گروه آمده است از باب جری است چون سه گروه در این آیه مبارکه بیان شده اند؛ اول منعم علیه اند، دوم مغضوب علیه اند، سوم ضالین اند. روایاتی که درباره منعم علیه است گفته اند که اهل بیت (علیهم السلام) هستند. این مخصوص آنها نیست آنها هم از برجسته ترین منعم علیه اند. دیگران هم می توانند جزو منعم علیه باشند. و همچنین روایاتی که درباره گروه دوم آمده است که مغضوب علیه را گفته اند یهودیان. این هم به عنوان جری و تطبیق است نه به عنوان حصر. روایاتی که درباره سوم آمده است که ضالین اند و گفته اند ضالین منظور مسیحیانند، این هم از باب جری و تطبیق است نه از باب تفسیر.

فرق تفسیر و تطبیق

تفسیر با تطبیق فرق دارد، یک وقتی انسان می‌گوید این لفظ در این معنا استعمال شد، یک وقت می‌گوید لفظ در آن معنای جامع استعمال شد یکی از مصادیقش این شخص است یا این گروه است. اگر بگوییم لفظ در این شخص خاص یا این گروه مخصوص استعمال شد با رفتن آن شخص و انقراض آن گروه این آیه و این کلمه دیگر مصداق ندارد. ولی اگر گفته شد لفظ در معنای جامع استعمال شد، آن جامع در طی تاریخ دارای مصادیق فراوانیست که یکی از آن مصادیق این شخص یا این گروه است با رفتن این شخص یا انقراض آن گروه این آیه به اصلش باقی است. اینکه قرآن یجری مجری الشمس و القمر برای آن است که در طی تاریخ شب و روز زندگی مردم را این روشن می‌کند. اگر بوسیلهٔ روایات اقوام معینی به عنوان منعم علیه یا ضالین یا مغضوب علیه شمرده شدند این باب تطبیق آن معنای کلی بر مصداق است از باب جری است نه از باب تفسیر.

مهمترین عامل در راهیابی راهیان صراط به مقام‌های برتر

مطلب دیگری که اینجا مطرح است آن است که انسان از چه راه می‌تواند این «معیت» را به «من» شدن، یعنی از شدن تبدیل بکند. مهمترین عاملی که انسان را از همین پیشتازان منعم علیه می‌کند چیست؟ آیا علم است یا عمل؟ بعد از فراق از اینکه هم علم لازم است هم عمل. نه علم تنهایی سودمند است نه عمل بدون علم. اما در بین این دو امر کدام یک مهم است؟ عمل بدنهٔ کار است که همهٔ اولیا با دیگران در انجام آن بدنهٔ کار یکسانند. این نماز است که همه می‌خوانند هم اولیا می‌خوانند هم تودهٔ مردم مسلمان می‌خوانند. اما اینکه عبادت کنندگان سه قسمت‌اند عده‌ای خوفاً عبادت می‌کنند عده‌ای شوقاً عبادت می‌کنند. عده‌ای حبا عبادت می‌کنند که عبادت یک عده عبادت

عبید است. عبادت یک عده، عبادت تجار است و اجیر است، عبادت یک عده عبادت احرار است. آنچه که این عبادتها را بها می‌دهد و باعث تفاوت درجات است همان معرفت است و محبت. یعنی علم. وگرنه ظاهر عمل و پیکرهٔ عمل در هر سه گروه یکسان است. منتها بعضی روی ترس بعضی روی شوق، بعضی روی محبت. و اگر ارواح این اعمال و نفوس این اعمال مختلفاند، وقتی تحلیل می‌فرمایید می‌بینید معرفتها مختلف است. آنکه خدا را در حد عالی و والا شناخت، سخن از خوف و شوق بهشت و جهنم نیست، سخن از محبت اوست. و می‌داند او کریم است و دوستانش را معذب نمی‌کند. و دوستانش را متنعم می‌کند. آنکه خدا را با آن مقام والا شناخت فقط از قهر خدا با خبر شد، خدا را خوفاً من النار عبادت می‌کند.

پیوند متقابل معرفت و عمل

پس اگر کسی بخواهد * «مع الذین انعم الله علیهم» * (۲۷) را به من الذین انعم الله علیهم تبدیل کند چاره‌ای جز معرفت و علم کامل دربارهٔ خدای سبحان و اسمای حسنائش نیست. به مقداری که مقدور است برای انسان. آن علم باعث عبادت خالص هست و این عبادت خالص باعث شکوفایی آن علم است. هر درجه‌ای از علم عبادتی را به دنبال دارد، هر عبادتی هم باعث شکوفایی درجه‌ای از درجات معرفت خواهد بود.

سؤال...

جواب: درست است که عمل نقشی دارد در معرفت اما کدام عمل عملی که از یک روح معرفت برخوردار است. هر عملی انسان را به هر درجه نمی‌رساند. حیات عمل به معرفت است. اگر آن معرفت حبا لله بود، این عمل جان بهتری می‌گرفت و اثر بیشتری خواهد داشت.

ترفیع درجهٔ مؤمن در گرو معرفت اوست

در سوره مجادله آیه ۱۰ وقتی می‌خواهد مؤمنین را درجات بدهد در هنگام ترفیع درجه می‌فرماید ما به مؤمن درجه می‌دهیم به مؤمن عالم درجات می‌دهیم. ترفیع درجه را به علم مستند کرده است در سوره مجادله آیه ۱۱ این را می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْشَرُوا فَانْشَرُوا﴾ ﴿۲۸﴾ این صدر آیه چون همان افرادی که اول وقتی می‌خواستند از حضور حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بگذرند دست در گوش می‌گذاشتند که حرفهای حضرت را نشوند و سعی می‌کردند کسی به مجلس حضرت راه پیدا نکند، به برکت قرآن آنچنان شیفته محضر حضرت شدند که دیگر در محضر حضرت جا برای کسی نبود. و اگر کسی می‌آمد یا این افرادی که در محضر حضرت نشسته بودند، ناچار بودند که جایشان را تنگ کنند و دوزانو بنشینند، که بعدها دیگر در مجلس حضرت جا نبود. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ﴾ ﴿۲۹﴾ اگر گفتند کمی تنگ‌تر بنشینید جا بدهید به دیگران فافسحوا یعنی وسعت بدهید جا بدهید. و اگر دیدید با این کار هم حل نمی‌شود شما که مدتی آمدید در محضر حضرت شما بروید و دیگران بایند ﴿وَ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْشَرُوا فَانْشَرُوا﴾ ﴿۳۰﴾ این صدر آیه که از بحث ما بیرون است. اما ذیل آیه فرمود: ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ اتَّوَعَّلُوا الْعِلْمَ﴾ درجات ﴿۳۱﴾ خب این ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾ ﴿۳۲﴾ چه مقدار ترفیع می‌دهد؟ این مفعولش محذوف است. چه اندازه می‌دهد این محذوف است. ﴿وَ الَّذِينَ اتَّوَعَّلُوا الْعِلْمَ﴾ ﴿۳۳﴾ یعنی ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ... الَّذِينَ اتَّوَعَّلُوا الْعِلْمَ﴾ درجات ﴿۳۴﴾ معلوم می‌شود آن غیر الذین اتوا العلم درجه دارند الذین اتوا العلم درجات دارند. و ایمان را هم مفروغ عنه گرفته پس مؤمن یا عالم است از درجات برخوردار است یا غیر عالم است از درجه متنعم است. ﴿يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾ ﴿۳۵﴾ مفعول محذوف است یا تمیز محذوف است. چی می‌دهد معلوم نیست. و الذین اتوا العلم یعنی یرفع الله الذین اتوا العلم چی

می‌دهد، تمیزش درجات. پس به الذین اتوا العلم چی می‌دهد؟ درجات می‌دهد. به الذین لم یؤتوا العلم چی می‌دهد؟ درجه می‌دهد. معیار می‌شود علم. در میدان ایمان، ایمان اصل است مؤمن غیر عالم درجه دارد، مؤمن عالم درجات. پس این ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾*﴿۳۶﴾ را اگر مؤمن غیر عالم بگوید ممکن است عمری بگوید و جزو مع الذین انعم الله علیهم باشد و مؤمن عالم بارها بگوید و به این نتیجه برسد که من الذین انعم الله علیهم باشد.

سؤال...

جواب: آنوقت لازم‌ه‌اش این است ﴿یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون﴾. یعنی ﴿یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون﴾.

سؤال...

جواب: همین را عرض می‌کنیم. یعنی ﴿یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون﴾. اگر چنانچه مؤمن غیر عالم هم ده درجه، مؤمن عالم هم ده درجه این معلوم می‌شود که یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون. آن هم شما که مراجعه به تفسیر می‌فرمایید، می‌بینید که تمیز در این جا محذوف است.

«و الحمد لله رب العالمین»

پاورقی‌ها:

(۱) سوره ً یونس، آیه ً ۳۲.

(۲) سوره ً یونس، آیه ً ۳۲.

(۳) سوره ً فاتحه ً الكتاب، آیه ً ۷.

(۴) سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۹.

(۵) سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۹.

(۶) سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۹.

(۷) مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۰۹.

(۸) سورهٔ فاتحهٔ الكتاب، آیات ۶ - ۷.

(۹) سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۳.

﴿۱۰﴾ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۱۰؛ ثوبان، خدمتگزار پیامبر اکرم ﴿ص﴾ علاقه وافری به حضرت داشت. روزی با چهرهٔ دگرگون و بدن ضعیف و لاغر به حضور پیامبر اکرم رسید. حضرت علت آن را جویا شد. ثوبان عرض کرد: یا رسول الله من به مرض و دردی مبتلا شدم. علاقه من به شما فراوان، و هجران شما برایم دشوار است. در این فکر بودم که در آخرت اگر من اهل بهشت باشم مسلماً در مقام و جایگاه شما نخواهم بود. بنابراین، شما را هرگز نخواهم دید. و اگر اهل بهشت نباشم، تکلیفم روشن است. آیهٔ محل بحث نازل شد و بشارت می‌دهد کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند در بهشت هم‌نشین پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان خواهند بود. داستان شأن نزول را در مورد دیگر صحابهٔ پیامبر نیز نقل کرده‌اند (تفسیر کبیر، ج ۱۰، ص ۱۱۰) ممکن است این واقعه برای دیگران هم اتفاق افتاده باشد، ولی اختصاص به هیچ کدام از آنان ندارد؛ زیرا خصوصیت مورد منافاتی با اطلاق یا عموم آیه ندارد. به بیان دیگر، مورد مخصص نیست.

(۱۱) سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۹.

(۱۲) سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۱.

(۱۳) سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۴۸.

(١٤) سورة آل عمران، آيه ١٣٣.

(١٥) سورة آل عمران، آيه ١٣٣.

(١٦) سورة بقره، آيه ١٤٨.

(١٧) سورة فرقان، آيه ٧٤.

(١٨) سورة فرقان، آيه ٧٤.

(١٩) سورة انعام، آيه ١٢٤.

(٢٠) بحار، ج ٢٢، ص ٣٢٦.

(٢١) مجمع البيان، ج ٩ - ١٠، ص ٦١١.

(٢٢) سورة انسان، آيه ٩.

(٢٣) سورة انعام، آيه ١٢٤.

(٢٤) سورة فاتحه الكتاب، آيه ٦.

(٢٥) سورة نساء، آيه ٦٩.

(٢٦) سورة فاتحه الكتاب، آيه ٦.

(٢٧) سورة نساء، آيه ٦٩.

(٢٨) سورة مجادله، آيه ١١.

(٢٩) سورة مجادله، آيه ١١.

(٣٠) سورة مجادله، آيه ١١.

(٣١) سورة مجادله، آيه ١١.

(٣٢) سورة مجادله، آيه ١١.

(٣٣) سورہٴ مجادلہ، آیہ ١١.

(٣٤) سورہٴ مجادلہ، آیہ ١١.

(٣٥) سورہٴ مجادلہ، آیہ ١١.

(٣٦) سورہٴ فاتحۃ الكتاب، آیہ ٦.

عکس

RSS ||